ضعف ذاتی نیرنگ‌های شیطان

علی جواهردهی

قرآن تصریح می‌کند که کید و نیرنگ شیطان ضعیف است و غلبه بر آن آسان است، به شرط آنکه انسان بتواند با ذکر دائمی،خود را در پناه خدا قرار دهد؛ از این رو پیامبران و امامان و اولیای خاص و حتی مومنان دائم الذکر، در پناه الهی همواره پیروز میدان جنگ میان انسان و شیطان بوده‌اند و شیاطین جنی و انسی تحت فرمان ابلیس نتوانسته‌اند برآنان چیره شوند؛ زیرا غلبه مومنان بر کافران و شیاطین انسی و جنی سنت و قانون الهی است که هرگز خلاف آن تحقق نمی‌یابد؛ چون وعده الهی تخلف ناپذیر است.

بر اساس همین سنت الهی است که دولت‌های استکباری به عنوان نمادهای شیطان هرگز نتوانسته‌اند بر مومنان به شرط پیشین غلبه کنند و این مومنان هستند که در فتنه‌ها و جنگ‌ها غالب و چیره می‌شوند و انواع مکر و کید شیطانی با همه غلبه ظاهری هیچ گاه موجب غلبه و چیرگی دشمن نشده و نخواهد شد.

در نوشتار حاضر شیوه عملکرد شیطان علیه انسان و نحوه سلطه‌اش بر او و ضعف ذاتی نیرنگ‌ها و نقشه‌های ابلیس علیه مومنان واکاوی شده است.

شیوه‌های شیطانی علیه مومنان

ابلیس جنی نخستین کسی است که شیطنت ورزیده و با استکبار خود، علیه خدا طغیان کرده و با برتربینی اش در خلقت ظاهری، به شیطنت علیه حضرت آدم(ع) به عنوان خلیفه الله پرداخته تا او را از شـرایط زیستی مناسب خارج کند و خلافت الهی او را با شرایط سخت مواجه سازد؛ زیرا ابلیس نمی‌توانست با شیطنت خود حضرت آدم(ع) را از خلافت الهی محروم سـازد؛ چون اسمای الهی در آدم(ع) فعلیـت یافته بود و او در عمل خلیفه الله بود.(بقره، آیات ۳۰ و ۳۱) بنابراین، تنها کاری که از دستش بر می‌آمد، ایجاد شرایط زیستی سخت برای آن حضرت و همسرش بود. بر این اساس، به وسوسه‌گری(طه، آیه ۱۲۰)، غرور و فریب(اعراف، آیه ۲۲)، سوگند دروغ(اعراف، آیه ۲۱)، وعده‌های دروغین چون تبدیل شـدن به فرشتگان، زندگی جاودانه و پادشـادهی دائمی(اعراف، آیه ۲۰؛ طه، آیه ۱۲۰) پرداخت تا این‌گونه حضرت آدم از بهشت ابتدایی که در آن در شرایط سعادت‌آمیز بود خارج شود؛ زیرا در آن بهشت نه گرسنگی برایش بود و نه تشنگی و نه برهنگی، نه گرمازدگی و نه سرمازدگی؛ امـا حضرت(ع) به دلیل خـوردن از میوه درخت ممنوع، از سعادت به شقاوت گرفتار شد و از بهشت ابتدایی به زمینی هبوط کرد که شرایط زیستی آن دیگر سعادت‌آمیز نبود، بلکه همراه با شقاوت و رنج بود. او پس از چشیدن از میوه، برهنه شد و به حکم الهی از آنجا هبوط کرد و به جایی آمد که باید در شرایط سخت زندگی کند.(طه، آیات ۱۱۷ تا ۱۲۱؛ اعراف، آیات ۱۹ تا ۲۲)

از نظر قرآن، آدم با آنکه از بندگان خاص الهی و دارای اسماء الله فعلی و خلیفه الله بود، اما به عنوان کسی که تاکنون با دشمنی مواجه نشده و گرفتار فریبکاری و کید و مکر دیگران قرار نگرفته بود، در دام شیوه‌های شیطانی افتاد؛ اما فرزندان آدم(ع) با تجربه تلخی که از پدر و مادر به ارث برده‌اند، باید مراقب شیوه‌های شیطانی باشند تا آنان را گرفتار شقاوتی ابدی نکند.

خدا در قرآن به‌صراحت می‌فرماید که ابلیس هیچ سلطه‌ای بر انسان ندارد، بنابراین، معنا ندارد که شیطان بر نفس انسانی ولایت یابد؛ بلکه تنها قدرتی که ابلیس از آن برخوردار است وسوسه‌گری است. او با وسوسه و دروغ و وعده‌های دروغین و دیگر شـیوه‌های شیطانی تلاش می‌کند تا نفس انسانی را تحریک کرده و قوای شهوت و غضب را بر قوه عاقله غلبه دهد و هواهای نفسانی معبود قرار گیرد.

براسـاس تعالیم قرآن، بشر باید ابلیس جنی شیطانی را به عنوان دشمن نادیدنی خویش بپذیرد که با شـیوه‌های خود بر آن است تا به اهداف شوم خویش برسد و خلافت را از دست انسان خارج کند و شقاوت دنیوی و اخروی را برای او رقم بزند. البته شیطان نمی‌تواند به خلافت الهی برسد، ولی می‌تواند در سر راه خلیفه الله موانعی ایجاد کند که حداقل آن اذیت و آزاری است که خلیفه الله از دست شیطان تحمل می‌کند؛ زیرا او سـوگند خورده تا سعادت را از انسـان بگیرد و اجازه ندهد تا به بهشت ابدی سـعادت در آید، بلکه با خود به دوزخ شقاوت ببرد که خدا برایش قرار داده است. از این رو شیطان از چهار جهت اصلی چپ و راسـت و عقب و جلو به انسان حمله می‌کند تا او را از شکر نعمت به سوی کفر بکشاند و این‌گونه انسان شاکر را به انسان کافر تبدیل کند؛ زیرا خودش کافر شده و در دوزخ خشم و غضب الهی گرفتار آمده است. لذا تلاش می‌کند تا هر کس دیگری را نیز با خود به این شقاوت ابدی بکشاند.(اعراف، آیات ۱۶ تا ۱۸ و ۲۶ و ۲۷)

برهنگی و فحشا، فتنه و کید شیطانی

انسان در بهشت ابتدایی دارای پوششی خاص بود که بدنش را می‌پوشاند؛ اما شیطان با استفاده از شیوه‌ای کاری کرد تا انسان از میوه درخت ممنوع بچشد و این پوشش از میان برود؛ همانند خوردن برخی چیزها که موجب بیماری پوستی یا ریزش مو و مانند آن می‌شود، میوه آن درخت موجب شد تا پوشش اصلی انسان از دست برود و گرفتار برهنگی شود؛ زیرا ابلیس می‌دانست که ساختار بدن انسان به گونه‌ای است که با خوردن آن میوه پوشش اصلی از دست می‌رود و انسـان دچار برهنگی می‌شود. برهنگی انسان می‌توانسـت او را به مقصود اصلی برساند؛ زیرا شرایط زیستی را بر او سخت می‌کرد و جنبه‌های شهوانی را در وی بر می‌انگیخت تا جایی که مهار و مدیریت عقلی فطری نسبت به این بخش دشوار شود.

هر چند که آدم(ع) و حوا پس از چشیدن میوه ممنوع ناگهان خود را بدون پوشش و برهنه یافتند و تلاش کردند تا با برگ‌های درختان بدن خود را بپوشانند، ولی همین برهنگی موجب شد تا دیگر شرایط زیستی برای آنان در بهشت ابتدایی فراهم نباشد و برای تدبیر امور خویش به بخشی دیگر از زمین هبوط کنند. در حقیقت انتخاب آزاد انسان او را به شقاوت‌انداخت و برهنگی و تبعات دیگرش را به دنبال آورد. بنابراین، انسان در مهبط خویش دنبال پوشش رفت و به سبب آنکه خلیفه الله بود و همه اسماء الهی در او فعلیت داشت، توانست وضعیتش را بهبود بخشد و از رنج و شقاوت خود کمی بکاهد. تهیه لباس و پوششی که او را از سرما و گرما حفظ می‌کند و زینت او می‌شود و زشتی‌های بدن را می‌پوشاند، بخشی از تلاش خلیفه الله در زمینی بود که به آن هبوط کرده بود.(اعراف، آیات ۱۷ تا ۲۷)

اما خدا به انسان هشدار می‌دهد که ابلیس به عنوان دشمن سوگند خورده ناپیدا همواره در کمین فرزندان آدم(ع) اسـت تا آنان را به شقاوت ابدی از طریق برهنگی و فحشا و مخالفت با آموزه‌های هدایت فطری و تشریعی بکشاند.

بنابراین، بشر همواره باید از برهنگی و پیامد آن یعنی فحشا بترسد که بزرگ‌ترین ابزار شیطانی برای سلطه بر نفس انسانی و کشاندن به شقاوت دنیوی و اخروی انسان است.(همان)

برهنگـی موجب می‌شـود تا انسـان دنبال شهوترانی جنسی برود و به جای عمل در چارچوب صراط مستقیم عبودیت، از خطوط قرمز الهی خارج شده و برای ارضای شهوت جنسی نه تنها به جنس مخالف به هر شکل و شـیوه‌ای بپردازد و زنا را بر زناشـویی ترجیح دهد، بلکه به سبب طغیانگری شهوت علیه عقل فطری، حتی به جنس موافق بلکه اموری دیگری بپردازد که همگی مصداقی از تجاوز از خطوط قرمز الهی است. این تجاوزگری موجب می‌شود تا نه تنها سلامت روانی خویش را از دست بدهد، بلکه سلامت بدنی اش را نیز از دست می‌دهد؛ زیرا شهوترانی انواع اختلالات در ساختار تن و روان را به دنبال دارد.

فتنه شـیطانی همانند کوره آتشین است که شهوت را فعال می‌کند و با برهنگی به فحشاء دامن می‌زند به طوری که شخص به شرایط زیست جنسی سالم بسنده نکرده، دنبال فحشاء و تامین و ارضای شهوت حتی از طریق جنس موافق یا حیوانات رو می‌آورد و پایبند هیچ خط قرمزی نیست.(اعراف، آیـات ۲۷ و ۲۸ و ۸۰ و ۸۱) این‌گونـه اسـت که شهوترانان با ایجاد باشـگاه‌های شهوترانی،خود و دیگران را سرگرم لهو و لعب دنیا کرده و از اهداف اصلی خلقت و عبودیت باز می‌مانند و حتی نسـل انسانی را دچار اختلال بلکه نابودی می‌کنند؛ زیرا تناسل از دسـت می‌رود و فرزندآوری کم یا نابود می‌شـود تا جایی که نه تنها مشکلاتی برای نسل حاضر بلکه برای نسـل‌های آینده ایجاد می‌شود. (عنبکوت، آیات ۲۸ و ۲۹)

به هر حال، از نظر آموزه‌های قرآن، برهنگی و شهوترانی از فتنه‌های شیطانی است و شیطان با این شیوه بر آن است تا بر انسان سلطه یافته و او را به سوی نابودی و نیستی و شقاوت بکشاند.

ضعف کید شیطانی علیه مومنان

هر چند که شـیطان بر اکثریت بشریت غلبه می‌کند و آنان را به برهنگی و فحشا و کفر و شرک می‌کشاند و از پاکی‌ها به سوی ناپاکی‌ها و آلودگی‌ها می‌برد؛ اما این غلبه شیطان هرگز به معنای قوت و قدرت کید و نیرنگ شیطانی نیست تا مومنان از او بهراسـند و میدان را برایش خالی کنند تا او هر گونه خواهد عمل کند یا مومنان دستان خویش را به علامت تسلیم بالا برند و مطیع شیطان شوند و تحت ولایت او در آیند.

از نظر قرآن، با آنکه شیطان بر اکثریت مردم غلبه پیدا می‌کند و آنان را تحت ولایت طاغوتی خویش در می‌آورد و برهنگی و فحشـا و شقاوت دنیوی و اخروی را برای آنان رقم می‌زند، اما کثرت غلبه به معنای قدرت غلبه شیطان نیست؛ بلکه همگی بیانگر آن است که انسان خود در دام ابلیس و شیوه‌های او رفته است؛ زیرا ابلیس تنها توان وسوسه‌گری و فریب و وعده دروغ را دارد و این دشمن بیرونی هیچ قدرت اساسی برای غلبه بر انسان را در ذات خودش ندارد؛ انسان خلیفه الله است و همه اسماء الهی را در خود دارد، بنابراین، برتر از انسان، موجودی آفریده نشده و به سـبب خلافت الهی و بهره‌مندی از روح الله و اسـماء الله و انوار صفات الهـی از کریم‌ترین و شـریف‌ترین مخلوقات هستی اسـت و شیطان جنی پس از انسان در مرتبه دوم قدرت قرار دارد. (اسراء، آیه ۷۰) اما چرا انسانی که خلیفه الله است، در بیشتر موارد به جای آنکه تحت ولایت الهی قرار گیرد تحت ولایت شیطانی طاغوت قرار می‌گیرد و به جای آنکه بر اساس عبودیت فطری عمل کند، به عبودیت شیطانی گرایش می‌یابد و شقاوت دنیوی و اخروی را به جان می‌خرد؟

خدا در پاسخ به این پرسش می‌فرماید که ابلیس تنها وسوسـه‌گر خوبی است، اما این وسوسه‌گری چه زمانی و چطور تأثیر می‌گذارد تا شخص خود را تسلیم ابلیس کند؟ از نظر قرآن، در درون نفس انسانی شهوت و غضب است که اگر تحت مهار عقل فطری در نیاید، تا جایی پیش می‌رود که شهوت و غضب به عنوان هواهای نفسانی،معبود انسان قرار می‌گیرد و خدا از دایره معبود بودن خارج می‌شود. (جاثیه، آیه ۲۳) در حقیقت دو قوه شهوت و غضب از این ظرفیت برخوردار است که عقل را بنده خود سازد و اجازه ندهد تا عقل مهار و مدیریت او را به دست گیرد. از این رو روایات،هواهای نفسانی را به عنوان دشمن‌ترین دشمنان انسان معرفی می‌کنند؛ زیرا این هواهای نفسانی است که وقتی معبود قرار گیرد، پروردگاری را به دسـت مـی‌آورد و قوانین را وضع می‌کند و از قوانین فطری و شـرعی الهی پیروی نمی‌کند. این هواهای نفسانی که معبود قرار می‌گیرد، دنبال ارضای شهوات و غضب می‌رود و از آنجا که وسوسه‌های بیرونی شیطانی نیز در خدمت همین ارضای هواهای نفسـانی است، شخص به شیطان دل می‌بندد. بدین ترتیب شیطان بر نفس سوار می‌شود و بر گرده انسان نشسته و بر او افسار می‌زند و سپس در دل وارد شده و ولایت خویش را در درون دل تثبیت می‌کند و وقتی انسان شیطان را ولی خویش قرار داد، از همه جهات سقوط کرده و گرفتار خسـران از سرمایه‌های وجودی می‌شود. (اسراء، آیه ۶۲؛ نسـاء، آیه ۱۱۹) خدا در قرآن به صراحـت می‌فرماید که ابلیس هیچ سـلطه‌ای بر انسان ندارد، بنابراین، معنا ندارد که شیطان بر نفس انسانی ولایت یابد؛ بلکه تنها قدرتی که ابلیس از آن برخوردار است، وسوسه‌گری است.(ابراهیم، آیه ۲۸) او با وسوسـه و دروغ و وعده‌های دروغین و دیگر شیوه‌های شیطانی تلاش می‌کند تا نفس انسانی را تحریک کرده و قوای شـهوت و غضب را بر قوه عاقله غلبه دهد و این‌گونه هواهای نفسانی معبود قرار گیرد. وقتی چنین اتفاقی افتاد ابلیس فرصت را غنیمت شـمرده به انسان نزدیک شده و افسار نفس او را به دست می‌گیرد و به هر سو که بخواهد هدایت می‌کند که نخستین آن برهنگی و فحشا و مخالفت با خطوط قرمز الهی و هنجارشکنی است که درنهایت این امور به کفر می‌کشد و انسان را از شاکر به کافر و از بنده خدا به بنده شیطان و طاغوت تبدیل می‌کند.

دولت‌هـای اسـتکباری، خود دارای ضعف هسـتند و کیـد و مکر آنان تأثیری نمی‌گـذارد، مگـر آنکه نیروهـای داخلی ضعف را آشکار کرده و اجازه دهند تا دشمن از نقطه ضعف وارد شده و غلبه و سلطه خویش را ایجاد یا گسترش دهد.

از نظر قرآن، ابلیس اصولا قدرتی در سطح انسان ندارد تا غلبه کند و ولایت خویش را بر او اعمال نماید. پس اگر کید و نیرنگی می‌زند، نسبت به عقلانیت فطری انسان چیزی نیست؛ زیرا انسان دست برتر را دارد و اگر بخواهد، نیرنگ و کید شیطان را می‌شناسد و با آن مقابله می‌کند؛ اما چون انسـان گرفتار هواهای نفسانی خویش است، کید ضعیف شیطان تأثیر می‌گذارد.

ابلیـس وعده‌های دروغیـن می‌دهد که هیچ کـدام از آنها به حقیقـت نمی‌پیوندد(همان)، اما انسـان را فریب داده و تحت ولایت شیطانی خود در می‌آورد.(همان)

بنابراین، از نظر قرآن، ابلیس اصولا قدرتی در سـطح انسان ندارد تا غلبه کند و ولایت خویش را بر او اعمال کند. پس اگر کید و نیرنگی نیز می‌زند، نسبت به عقلانیت فطری انسان چیزی نیست؛ زیرا انسان دست برتر را دارد و اگر بخواهد،نیرنگ و کید شـیطان را می‌شناسـد و با آن مقابله می‌کند؛ اما چون انسان گرفتار هواهای نفسانی خویش است، کید ضعیف شیطان(نساء، آیه ۷۶) تأثیر می‌گذارد.

به سـخن دیگر، انسان نسبت به جن و ابلیس جنی قوی‌تر است؛ بنابراین، کید و نیرنگ شیطانی نمی‌تواند قوی باشـد؛ اما از آنجا که انسـان دارای هواهای نفسانی از شـهوت و غضب است، همین جنبه موجب ضعف انسـان شده و نقطه ضعف او شمرده می‌شود.(نساء، آیه ۲۸) و ابلیس نه از بیرون بلکه با استفاده از خواسته نفسانی اوست که پیروز می‌شود؛ یعنی ضعف خویش را با ضعف انسان جبران کرده و خود را بر انسان چیره کرده و سلطان انسان و نفس او می‌گردد.(نساء، آیه ۷۶؛ ابراهیم، آیه ۲۸)

در حقیقت، این انسـان است که به جای آنکه ضعف خویش را با عقل فطری جبران کند، آن ضعف را تقویت کرده و اجازه می‌دهد تا موجودی ضعیف‌تر بر او غلبه کند. این ضعف درونی انسـان است که شرایط را برای غلبه موجودی ضعیف فراهم می‌کند. بنابراین، دشمن بیرونی زمانی غلبه می‌کند که نیروی داخلی به جای جبران ضعف‌ها، اقدام به تقویت ضعف کرده و اجازه دهد تا دشمن نسبت به آن آگاه شده و از آنجا شرایط را برای سلطه و غلبه فراهم آورد. در جهان خارج نیز این‌گونه است؛ دولت‌های استکباری خود دارای ضعف هستند و کید و مکر آنان تأثیری نمی‌گذارد، مگر آنکه نیروهای داخلی ضعف را آشکار کرده و اجازه دهند تا دشمن از نقطه ضعف وارد شده و غلبه و سلطه خویش را ایجاد یا گسترش دهد.

از نظر آموزه‌های قرآن، مومنان چون بر اساس آموزه‌های هدایت فطرت و شریعت عمل می‌کنند، نقاط ضعف خویش را با عقلانیت فطری پوشش داده و جبران می‌کنند؛ آنان با رفتن تحت ولایت الهی از نصرت و ولایت الهی برخوردار شـده و در پناه خدا و ذکر دائمی، هواهای نفسـانی از شهوت و غضب را تحـت مهار عقل فطـری در آورده و به خدمت گرفته‌اند؛ از این رو هرگز شیطان بر قلب آنان نفوذی ندارد و اگر وسوسه‌ای کند با یاد خدا در هنگامه فتنه شـیطانی آگاهی و بصیرت یافته و خود را از آن در امان نگه می‌دارند.(اعراف، آیه ۲۰۱)

از نظر قـرآن، حزب‌الله به عنوان نماد مومنان تحت ولایت الهی این‌گونه هستند که هرگز شیطان بر آنـان غلبه نمی‌کند؛ زیرا ولایـت الهی آنان بر هواهای نفسانی مدیریت می‌کند و جایی برای نفوذ شیطان و وسوسه‌گری او نیست؛ این‌گونه است که در میـدان عمل نیز حزب‌الله پیروز و غالب میدان نبرد است. حزب‌الله به عنوان اولیای الهی بهره‌مند از چنان قدرت و شـوکت و عظمتی هسـتند که کید ومکر شیطانی در آنان کارساز نیست و خدای خیرالماکرین مکر وکید شـیطانی را تباه کرده و حزب‌الله را پیـروز و غالب می‌گرداند.(مجادله، آیه ۲۲؛ آل عمران، آیه ۵۴؛ انفال، آیه ۳۰)

ره‌توشه‌ای از حکمت‌های عملی قرآن

محسن فایضی

آموزه‌های قرآنی سرشار از حکمت‌های علمی و عملی است که انسان را به مقامات معرفتی می‌رساند؛ زیرا یکی از اهداف قرآن، ایجاد بصیرت و رویت حقایق برای قلب‌های سالم و سلیم است که با تقوای الهی به آن می‌رسند و حقایق هستی را چنان‌که هست مشاهده می‌کنند. البته در برخی از سوره‌ها مانند سوره اسراء و لقمان، مجموعه‌ای از حکمت‌های علمی و عملی بیان شده است؛ اما حکمت‌های قرآنی محدود به آن آیات و سوره‌ها نیست، بلکه اگر به دقت در همه تعالیم قرآن تامل و تدبر شود معلوم می‌شود هر یک از آنها برای دست یابی به این مقامات عرفانی تا چه‌اندازه مفید و سازنده است.

در نوشتار فرارو به چند حکمت عملی قرآن اشاره شده است.

***

عاقبت‌اندیشی در کارها

آموزه‌های قرآن، بر عاقبت‌اندیشی در هر کاری تاکید دارد؛ زیرا هر کاری که انسان انجام می‌دهد، تبعات و پیامدهای آشکار و نهان دارد که بدون تدبر نمی‌توان به آنها آگاه شد.

اصولا تدبر از ریشـه دبر به معنای پشـت وعقب هر چیزی است؛ تدبر کردن به معنای اکتفا نکردن به ظاهر چیزی است، بلکه همان طوری که ظاهر و پیشـامدهای هر کاری مد نظر قرار می‌گیرد، باید پسامدها و باطن هر کاری نیز مورد توجه باشد؛ زیرا گاه حتی پسامدهای هر کاری از پیشـامدهای آن بیشتر و حساس‌تر و مهم‌تر است. به عنوان نمونه خدا در قرآن می‌فرماید که در آیات قرآن تدبر کنید(نساء، آیه ۸۲؛ محمد، آیه ۲۴)؛ زیرا با تدبر در قرآن دانسته می‌شود که این کتاب نمی‌تواند جز از طریق وحی به انسانی رسیده باشد؛ زیرا ژرفای آیات و عدم اختلاف در آموزه‌های آن خود گواه روشنی است بر وحیانی بودن قرآن. افزون بر اینکه قلبی می‌تواند تدبر کند که با گناه و فجور قفل نشده باشد؛ زیرا دستیابی به مفاهیم عمیق و ژرف و باطن قرآن تنها برای قلوبی است که تطهیر شده باشد.(واقعه، آیات ۷۷ تا ۸۰)

بـا درنگ در واژه عاقبت در قرآن دانسـته می‌شود که بسیاری از مردم به سبب عدم تدبردر امور، گرفتار بد عاقبتی می‌شـوند؛ یعنی حتی ممکن است به ظاهر بهره‌ای از کارشان ببرند، مثل دزدی که سرقت می‌کند، اما در نهایت دستگیر و مجازات می‌شـود یا لقمه‌ای که می‌خورد او را به قساوت قلب می‌کشاند و بدترین زندگی را در دنیا و آخرت برایش رقم می‌زند، یا کسی که دروغ می‌گوید یا دیگران را بدون دلیل تکذیب می‌کند و به خدا و وحی ایمان نمی‌آورد، عاقبت بدی را برای خود رقم می‌زند.(روم، آیه ۱۰؛ آل عمران، آیه ۱۳۷؛ انعام، آیه۱۱)

به سـخن دیگـر، بسـیاری از مـردم در حیطه‌اندیشـه تنها به نتایج ابتدایی و ظاهری بسنده می‌کنند و مثلا دروغ می‌گویند یا دزدی می‌کنند تا به منفعتی برسـند و یا خود را از آن شـرایط نجات دهند، اما اگر تامل و تدبر کنند، متوجه می‌شوند که عاقبت این امور بسیار بدفرجام است؛ در حالی مثلا صداقت و عدالت و امانت و وفا هر چند در کوتاه مدت و نتایج زود بازده می‌تواند حتی به ضرر و زیان شخص باشد، اما در بلندمدت و عاقبت امر کسی سود می‌برد که به این اصول اخلاقی پایبند باشد.

بر اسـاس آموزه‌های قرآن، انسان خردمند کسی اسـت که پیش از هر کاری به همه ابعاد آن توجـه و اهتمام کرده و پیش از انجام و عزم در عمل،بـا تفقه و تعقل کامل و تدبر، به فرجام خـوش یا ناخوش آن عمل‌اندیشـه می‌کند. او همانند شطرنج بازی است که هر حرکت خویش را می‌سنجد تا کیش و مات نشود.

دنیاگریزی و آخرت گرایی

از مهم‌ترین حکمت‌های علمی و عملی قرآن، دنیاگریزی و آخرت گرایی است. البته دنیاگریزی به معنای نفی دنیا به طور کامل نیست؛ زیرا انسان خواسته و ناخواسته در ظرف دنیا زندگی می‌کند و نیازهای گوناگون خود را باید از طریق زندگی دنیوی تامین کند؛ بلکه از نظر قرآن، آخرت چیزی جز نتایج زندگی دنیوی نیست؛ یعنی سرمایه هر کس در آخرت همان چیزی است که در دنیا به دست آورده است. از این رو هر عملی از ایمان و کفر و عمل صالح یا ناصالح در آخرت بار می‌دهد. امروز انسان در دنیا چیزی را می‌کارد و در آخرت درو می‌کند و همان چیز برایش حاضر می‌شود و از نتایج خوش و ناخوش آن بهره‌مند می‌گردد. (کهف، آیه ۴۹؛ آل عمران، آیه ۳۰)

مراد از دنیاگریزی این است که انسان آن را اصل قرار ندهد و همه سرمایه عمر کوتاه خود را بـه پای آن هزینه نکند؛ بلکه متاع قلیل دنیا را برای آخرت که متاع بسـیار و ابدی است به کار گیرد.(توبه، آیه ۳۸) بنابراین، وقتی مومن خواهان حسنات دنیوی و اخروی است(بقره، آیه ۲۰۱) آن حسنات دنیوی را برای آخرت می‌خواهد که البته بهره‌مندی اندکی از آن در دنیا نیز برایش خواهد بود.(بقره، آیه ۲۰۲)

کسی که به آخرت گرایش یابد، خدا حسنات و خیرات دنیوی را نیز به میزان نیاز می‌دهد و او را محروم نمی‌کند، اما کسی که به دنیا گرایش می‌یابد، ممکن است با ابتلای الهی حتی از متاع قلیل دنیا نیز بهره‌ای نبرد؛ زیرا خدا عهد نکرده که هر کسی به دنیا گرایش یابد، دنیایش را تامین کند؛ هر چند که بر اساس سنت امهال و استدراج برخی از دنیادوستان چون قارون از ثروت بسیار بهره‌مند می‌شوند و کاخ‌ها و قصرهای آنچنانی دارند.(زخرف، آیات ۳۲ تا ۳۴؛ قلم، آیات ۴۴ و ۴۵؛ اعراف، آیات ۱۸۲ و ۱۸۳)

از حکمت‌های الهی این است که انسان به دنیا گرایش نیابد، بلکه آن را ابزاری برای آخرت خود قرار دهد؛ زیرا گرایش به دنیا موجب می‌شود که انسان دنیای خویش را آباد نسازد، بلکه آخرتش را نیز تبـاه کرده و از مصادیق «خسـرالدنیا و الاخره»(حج، آیه ۱۱) شود.

ارزش کم‌گویی و سکوت و خاموشی

بسیاری از گناهان کبیره چون تهمت، قذف، غیبت، دروغ، مجادله، فحش و ناسزا و مانند آنها از گناهان زبان است. بنابراین، انسان اگر بتواند زبانش را نگه دارد از بسـیاری از گناهان درامان بـوده و موجبات تطهیر و تزکیه قلب خویش را فراهم می‌آورد.از همین روسـت که در فرهنگ اسلامی - قرآنی بر کم گویی و سکوت و خاموشی تاکید شده واز مردم خواسته شده تا به جای سخن گفتن غیر ضروری، سکوت و خاموشی پیشه کنند.

در روایات اسـت که اگر عالمان هم سکوت پیشه کنند، ضرر نمی‌کنند، چنان‌که خضر(ع) به حضرت موسی(ع) می‌گوید: لا تکونن مکثارا بالنطق مهذارا فان کثره النطق تشین العلماء وتبدی مساوی السـخفاء؛ هرگز پرگو ویاوه‌گو مباش؛ زیرا پرگویی دانایان را عیب دار و بدیهای سبک مغزان را آشکار می‌کند.(کنزالعمال، هندی، حدیث شماره ۴۴۱۷۸) از قدیم گفته‌اند: تا مرد سخن نگفته باشد/عیب و هنرش نهفته باشد. پس سخن گفتن همان طوری که توانایی و هنر انسان را آشکار می‌کند، عیوب نهانش را هم آشکار کرده و رسوا می‌سازد.

بنابراین، اگر کسـی بخواهد عیوب خود را نهان دارد، سکوت و خاموشی تنها راه چاره است. شگفت اینکه حضرت موسی(ع) با همین سخن گفتن بی‌جا موجب شد تا از مصاحبت با خضر(ع) باز بماند؛ زیرا متعهد شده بود تا پیش از دستور حضرت خضر(ع) و اذن ایشان، هیچ سخنی نگوید و اعتراضی نکند.(کهف، آیات ۶۵ تا ۸۲)

البته چنان‌که گفته شـد، سکوت و سخن گفتن باید به هنگام و در جای خود باشـد؛ گاه لازم است انسان سخن بگوید و سکوت بی‌معنا اسـت؛ به ویژه وقتی از او به عنوان اهل الذکر و اهل علم سؤال می‌کنند، باید به میزان نیاز پاسخ علمی‌دهد و سکوت در این‌جا به معنای کتمان حق خود گناهی بزرگ است.(بقره، آیه ۱۷۴)

به هر حال، سکوت و خاموشی بهنگام، موجب می‌شود تا درهای حکمت گشوده شود و قلب به طهارت و پاکی دسـت یابد که بستر حکمت‌ها است. حضرت داود(ع) می‌فرماید: علیک بطول الصمت الا من خیر فان الندامه علی طول الصمت مره واحده خیر من الندامه علی کثره الکلام مرات؛ یا بنی لو ان الکلام کان من فضه ینبغی للصمت ان یکون من ذهب؛ برتو باد سـکوت مگر برای خیر و خوبی؛ زیرا یک بار پشیمانی بر خاموشی طولانی بهتر است از بارها پشیمانی بر پرگویی. پسـرم! اگر سخن از نقره باشد سزاوار است که سـکوت و خاموشی از طلا باشـد. (بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۲۷۷، حدیث۱۳)

از نظر قرآن، آخرت چیزی جز نتایج زندگی دنیوی نیست یعنی سرمایه هر کس در آخرت همان چیزی است که در دنیا به دسـت آورده است. از این رو هر عملی از ایمان و کفر و عمل صالح یـا ناصالح در آخرت بار می‌دهد. امروز انسـان در دنیا چیزی را می‌کارد و در آخرت درو می‌کند و همان چیز برایش حاضر می‌شـود و از نتایج خوش و ناخوش آن بهره‌مند می‌گردد.

چشم پوشی از نگاه حرام

یکی از حکمت‌های عملی قرآن، فروهشتن چشـم اسـت که از آن به «غض البصر» تعبیر می‌شود(لقمان، آیه ۱۹؛ نور، آیات ۳۰ و ۳۱)؛ زیرا پس از زبان یکی از بزرگ‌ترین ابزارهای گرفتاری انسان در دنیا، چشم است که دریچه‌ای به سوی بسـیاری از گناهان است؛ زیرا چشم و گوش را دریچه قلب گفته‌اند. شـیاطین انسی و جنی از طریق چشم و گوش به درون قلب راه می‌یابند و انسان را گمراه می‌کنند.

گوش و چشم دو ابزار اساسی برای شناخت است؛ علم و معرفت در امور محسوس و مشهود تنها با این دو راه به دست می‌آید؛ گوش و چشم به انسان کمک می‌کند تا بشنود و ببیند و از این طریق دارایی‌هایی برای انسان ایجاد می‌شود که مربوط به شنوایی و بینایی است.

ایـن دارایی‌ها که همـان داده‌های گوش و چشم اسـت به قلب وارد می‌شود و در آنجا قـوه ادراکی به تحلیل داده‌ها می‌پردازد و آن را بر داشته‌های الهامی و فطری خویش عرضه می‌کند. خروجی آن همان علم و معرفت است. بنابراین، به همان‌اندازه که گوش و چشـم به عنوان ابزارهای شـنوایی و بینایی برای انسان مفید و سازنده است، بسیار خطرناک هم هست؛ زیرا هر گونه آلودگی و ناپاکی در قلب از طریق چشم و گوش ایجاد می‌شـود. وقتی گوش و چشم، چیزهای باطل را می‌شنود و می‌بیند قلب از آن متاثر می‌شود، تا جایی که نخست زنگار می‌گیرد، سپس گرفتار مهر خوردگی می‌شود. (مطففین، آیه ۱۴؛ بقره، آیه ۷)

بسیاری از گناهان کبیره چون تهمت، قـذف، غیبت، دروغ، مجادله، فحش و ناسـزا و مانند آنهـا از گناهان زبان اسـت. بنابراین، انسان اگر بتواند زبانش را نگه دارد، از بسـیاری از گناهان در امان بوده و موجبات تطهیر و تزکیه قلب خویش را فراهم می‌آورد.

از نظر قرآن، قلبی که تغییر ماهیت داده و از فطرت خویش خارج شده، دیگر نمی‌تواند درست تحلیل کند، بلکه گرفتار وارونگی می‌شود. پس حق و باطل و ارزش و ضد ارزش جابه‌جا می‌شود و شـخص دیگر قدرت تحلیل صحیح ودرست نخواهد داشت.(بقره، آیات ۷ تا ۱۵)

بنابراین، مراقبت از چشـم و گوش بسیار مهم است. کنترل گوش و چشم در اختیار خود انسان است. او می‌تواند در محیط آلوده تردد و رفت و آمد نداشـته باشد تا گوش هر چیزی را نشنود و هر آهنگ و موسیقی شیطانی را به قلب راه ندهد؛ چشم هم همین طور است و می‌توان چشم را با فروهشتن محدود کرد تا دریچه آن بسته باشـدو هرچیزی به درون آن نیاید و به قلب نرود. از همین رو در قرآن بر فروهشـتن نگاه تاکید شده است؛ زیرا انسان با دیدن و نگاه به محرمات، گرفتار فجور و بی‌تقوایی می‌شود. (شمس، آیات ۷ تا ۱۰)

حضرت عیسی(ع) می‌فرماید: ایاکم و النظر الی المحذورات فانها بذر الشهوات و نبات الفسق؛ از نگاه کردن به هر چه منع شده، بپرهیزید؛ زیرا نگاه بذر شهوتها و رویش گناهان و فسوق است. (بحارالانوار، ج ۱۰۴، ص ۴۲، حدیث ۵۲)

انسـان باید همواره مراقب چشم و نگاهش باشـد و به هر چیزی ننگرد؛ زیرا با نگاه به حرام گرفتار قسـاوت و زنگار قلب می‌شـود و قلب کارکردهای فطری خود را از دست می‌دهد.

انسان اگر بمیرد بهتراست که نگاهی بکند که نه تنها واجب نیسـت، بلکـه او را گرفتار آلودگی و فجور و فسق و قلب را بیمار می‌کند. اصولا انسـان نباید در چیزی وارد شـود که سودی ندارد، چه رسد که وارد در امری شود که نه‌تنها سودی ندارد بلکه زیان و ضرر آن قطعی و یقینی اسـت. اگر انسـان همواره به یاد خدا نباشـد و ذکر الله واقعی نداشته باشد، هر آن در دام شیطان گرفتار می‌شود و گوش و چشم او در خدمت شیطان درمی‌آید و انسان سقوط می‌کند.

انسـان باید خود را همانند کسی بداند که دشـمنی در حال تعقیب اوست تا او را بکشد یا آسیبی برسـاند. اگر چنین تصوری از دشمنان داشـته باشـد هرگز خود را در دنیا در امنیت نمی‌یابد و با هوشیاری و بیداری تلاش می‌کند کاری کند که رضای الهی باشد و از محذورات و محرمات اجتناب می‌کند.

البته از آنجا که شـرور از هر جایی به انسان حمله می‌کند و او نمی‌داند از کجا و از چه کسی می‌خورد، بهتر آن است که همواره با ذکر الله در مقام اطمینان قرار گیرد و از شیطان در امان بماند.

چراغ راه

موازنه خوف و رجا در قلب مومن

**قال الامام الصادق(ع): «